

# بر خورد

## آراء و اندیشه‌ها

### نقدی بر ناامیدی م. امید (مهدی اخوان ثالث)

کاظم محمدزاده (دبیر ادبیات) - کرج

خدمت باسعادت شجاع‌ترین نویسنده‌ی دانشمند زمان و بی‌پرواترین شاعر استاد دوران و سرآمد نوایغ ایران پروفیسور امین: پس از سلام، در شماره‌ی ۶۰ مجله‌ی گرانقدر **حافظ** مقاله‌یی درباره‌ی «ناامیدی‌های م. امید (مهدی اخوان ثالث)» به قلم آقای محمد میرزایی کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی به رشته‌ی تحریر درآمده که نظرش بررسی عوامل ناامیدی‌های مهدی اخوان ثالث م. امید بود که آن عوامل را به دو بخش درونی و بیرونی تقسیم کرده‌اند که در مورد عوامل بیرونی به تفصیل سخن صحبتی نکرده‌اند ولی در مورد عوامل بیرونی به تفصیل سخن

رانده‌اند و تمام وقایع و اتفاقات سیاسی دوران زندگی شاعر را از سقوط رضاشاه و کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ که شاعر طرفدار جبهه‌ی ملی بود و عشق و علاقه‌ی شدیدی به آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر آن دوره داشت و جریان قیام امام خمینی (ره) در ۱۵ خرداد ماه ۱۳۴۲ و ناکام ماندن آن و بالاخره قیام تاریخی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که به پیروزی ملت انجامید، سخن رانده‌اند و تمام ناامیدی‌های اخوان ثالث را ناشی از شکست جبهه‌ی ملی و پیروزی کودتای امریکایی ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ به نفع محمدرضاشاه پهلوی دانسته‌اند و این جریان شاعر را به ناامیدی و یاس فلسفی و پوچ‌گرایی و «نیهلیست» و اسلام‌گریزی و پناه‌بردن به ادیان باستانی ایران «مزدشتی»‌گری که ترکیبی است از مزدک و زردشت کشانده و آن دو پیامبر ایرانی را با هم آشتی داده و مورد پسندش واقع شده و از این قبیل حرف‌ها که به نظر این جانب هیچ‌کدام از این عوامل نمی‌توانند عامل اصلی ناامیدی شاعر حساس و با عاطفه و میهن‌پرست و مردم‌دوست و احساساتی ایران‌زمین باشند ولی عامل اصلی که دل‌خراش‌تر، جگرسوزتر و ناامیدکننده‌تر از تمام وقایع زندگی شاعر می‌تواند باشد غرق شدن تنها دختر جوان و تازه‌عروسش به اتفاق داماد محترمش در یکی از روزهای گرم تابستان که تاریخ دقیق آن در خاطر من نیست و شاید بین سال‌های ۴۰ تا ۵۰ باشد در رودخانه‌ی خروشان کرج می‌باشد که عروس خانم و آقادماد حدود ساعت ۳ یا ۴ بعدازظهر برای فرار از گرما در کنار رودخانه قدم می‌زدند که ناگهان پای عروس خانم می‌لغزد و به رودخانه سقوط می‌کند و طعمه‌ی امواج خروشان رودخانه می‌گردد و آن موقع هم مثل حالا نبود که رودخانه خشک و بی‌آب باشد (شاید هنوز سد کرج جلو رودخانه احداث نشده بود) و داماد بیچاره از روی عشق و علاقه و دستپاچگی برای نجات نامزد مورد علاقه‌اش خود را بی‌پروا به رودخانه می‌اندازد که اثری نمی‌بخشد و هر دو جان شیرین خود



## در تایید ماهنامه‌ی حافظ

عبدالرضا جلیلیان - شوش دانیال

قلم بشکستن آری یک هنر نیست

باز هم تاسفی دیگر بر نبود ماهنامه‌ی حافظ در کیوسک‌های روزنامه‌فروشی و ویتترین مجلات و روزنامه‌های کشور. حرمت قلم بر کسی پوشیده نیست. خداوند نخستین سوگند خود را در قرآن کریم بر قلم می‌خورد. در سوره‌ی العلق می‌فرماید: «الذی علم بالقلم» (همان کسی که به‌وسیله قلم تعلیم نمود).

کتاب‌های آسمانی و آموزه‌های دینی بشر در همه‌ی ادوار تاریخ بر ورق و کتاب و به‌وسیله‌ی «قلم» محفوظ مانده است. مولوی می‌فرماید: ای برادر تو همه اندیشه‌ی مابقی تو استخوان و ریشه‌ی خیلی بعد از مولانا نیچه فیلسوف بزرگ آلمانی نکته‌ی شبیه به گفته‌ی مولانا دارد که می‌گوید: زندگی وسیله‌ی ست برای حصول معرفت و دانش. پس نتیجه می‌گیریم که نوشته و قلمی به سود انسان است که بتواند آدمی را به سوی کمال و معرفت و شناخت پدیده‌های هستی و انسانیت و خردورزی سوق دهد.

در مطالب و نوشتارهای ماهنامه‌ی حافظ می‌بینیم که خوانند هیچ کدام از این مطالب بیهودگی، اتلاف وقت و تفنن و سرگرمی نیست، بلکه آگاهی و دانش و اندیشه است. ما اگر سری به تمامی ویتترین‌های کیوسک‌های روزنامه و مجله‌فروشی‌ها بزنیم، اگر اهل اندیشه و خرد باشیم حتی یک ریال از پول خود را صرف خرید هیچ روزنامه و نشریه‌ی نمی‌کنیم، مگر در موارد محدود. روی تمامی سر برگ این مجلات یا عکس‌های آن‌چنانی جوان‌های هنرپیشه است و یا جدول و سرگرمی است یا فقدان فلان فوتبالیست و ورزشکار و جنجال‌های زندگی دختران و پسران هنرپیشه و یا اخبار سیاسی پر از ضد و نقیض و به قول معروف یک کلاغ و چهل کلاغ. مسولین فرهنگی کشور وجدان خود را قاضی نمایند؛ آیا ما مجله‌ی بهتر از ماهنامه‌ی حافظ در خور بالابردن فهم و دانش خوانندگان خود در مطبوعات مملکت داریم؟ تا لااقل کسی که اهل مطالعه و تحقیق و بالابردن سطح دانش و آگاهی خود است از آن استفاده نماید و در انتخاب سردرگم نشود؟

آیا حیف نیست مجله‌ی چون حافظ و مانند آن این‌گونه مهجور و لغو مجوز شوند، آخر جرم‌شان چیست؟ چرا ما باید این قلم‌ها را بشکنیم و اساتید و دانشمندان بزرگی را که در این مجلات قلم به‌دست گرفته‌اند از خود رنجانده و ناامیدشان کنیم.

مسولین فرهنگی کشور، به خصوص وزیر محترم ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی ایران در پاسخ به این سوالات در اولویت اول قرار دارند. بیایید برای یک بار هم که شده این نشریه را مطالعه

را در آن واحد از دست می‌دهند تا جایی که حتی جنازه‌های‌شان هم پیدا نمی‌گردد که روزنامه‌های آن موقع جریان واقعه را به تفصیل به اطلاع ملت ایران رساندند. حالا خودتان حدس بزنید که از این واقعه جانگداز چه بر سر شاعر حساس و خانواده‌ی محترمش و خانواده‌ی محترم داماد آمد که حتی تصورش هم طاقت‌فرساست. یعنی این حادثه ممکن بود حتی قوی‌ترین انسان‌ها را هم دچار یاس و افسردگی و ناامیدی و پوچی سازد چه رسد به شاعر حساسی که ذاتاً بدبین و افسرده و ناامید و دیرجوش هم بود، خدایش بیمارزاد.

## مسأله‌ی شاملو با حافظ و فردوسی

دکتر سعید سادات - تهران

مطلب آقای سعید هراتی‌زاده از مشهد در صفحه‌ی ۴۸ ماهنامه‌ی حافظ شماره‌ی ۶۰ در نقادی از مهندس حسین جلی مرا شگفت‌زده کرد.

من البته لحن تند مهندس حسین جلی را در حمله به شاملو، تایید نمی‌کنم، اما مضمون و محتوای آن را تایید می‌کنم و از این که مجله‌ی حافظ هم تایید کرده است که شاملو به دلیل بی‌احترامی به فردوسی و حافظ مورد طعن و لعن قرار گرفته است، خوشحالم. به یاد دارم که روزی در کرج در امام‌زاده طاهر از سر قبر شاملو می‌گذشتم. ایستادم و می‌خواستم برای او آمزش‌خواهی کنم. یک نفر از جمع به من گفت: این مرد نسبت به فردوسی و حافظ بی‌احترامی کرده، شما هم به او احترام نکن.

بعدها شنیدم که به همین دلیل، عده‌ی سنگ قبر شاملو را شکسته‌اند. به هر حال، شاملو، شاعر نامداری‌ست اما حق ندارد به بزرگان فرهنگ و ادب ما اهانت کند. معلوم است که هر فردی با تجارب و اطلاعات خاص خودش، دیگران را مورد بررسی و سنجش قرار می‌دهد. شخص شیعه‌ی اثناعشری، در دیوان حافظ به دنبال تلمیحاتی می‌گردد که مؤید اعتقادات او باشد و شخص ملحد و بی‌دین هم دنبال چیزی می‌گردد که مورد قبول خودش باشد.

شاملو چون خودش اهل دین و تدین نبوده، از حافظ مسلمان و حافظ قرآن، مردی ملحد و بی‌ایمان ساخته و آقای جلی هم چون اهل دین و شریعت است، به شاملو پریده و بی‌حرمتی کرده. ما باید حرف ناصحانه‌ی حافظ را بپذیریم:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

کنید و سری هم به مجله‌فروشی‌ها بزنید، شاید نظرتان عوض شود. وزیر محترم! خواهشمندم شما یک بار از اول تا آخر این ماهنامه را بخوانید، شاید نظرتان برگردد و در صدور حکم دائر بر لغو مجله‌ی **ماهنامه‌ی حافظ** تجدیدنظر نمایید. در پایان این شعر را تقدیم می‌کنم به تمامی عاشقان قلم و آنان که مطالب خوب و مفید و آموزنده را هدف آموزش و دانش خود قرار می‌دهند.

قلم بشکستن آری یک هنر نیست

قلم چیزی به جز دُرّ و گهر نیست

خدا آری قسم بر آن قلم خورد

که در آن جز حقیقت در نظر نیست

کسی کو صاحب علم و کتاب است

بدان در خط و گفتارش خطر نیست

قلم را حیف باشد حبس و زندان

مگر این‌جا ز قرآنت خبر نیست

که ایزد بر قلم سوگند خورده است

که دانشمند را بشکسته سر نیست

اگر **مهنامه‌ی حافظ** بیندند

بدان دیگر ز آزادی اثر نیست

## نقدی بر مقاله‌ی «مدح در حافظ»

### سرهنگ (بازنشسته) پرویز مهاجر شجاعی - ساری

با تشکر از ماهنامه‌ی وزین **حافظ** که با چاپ مطالبی تازه و دل‌چسب، موجب قلم‌زنی استادان و فراگیری دانستنی‌های بیش‌تر خوانندگان در مورد حافظ این شاعر بزرگ جهانی می‌گردد و با سپاس از جناب دکتر کاظم ودیعی که با وسواس و حوصله‌ی فراوان مقاله‌ی طولانی «مدح در حافظ» را در مجله‌ی **حافظ** شماره‌ی ۶۱ منتشر نموده‌اند؛ هرچند اغلب موارد آن قابل بحث می‌باشد. این‌جانب فعلاً مطلبی را که ایشان در صفحه‌ی ۴۹ ماهنامه‌ی ۶۱ به چاپ رسانده‌اند، مورد بحث قرار می‌دهم. ایشان نوشته‌اند: آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند / آیا شود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند و تا سطر آخر: حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود / شاهان کم‌التفات به حال گدا کنند و بعد اضافه کرده‌اند: «هدف: مدح خام، مبالغه‌ی بی‌امان، ارائه‌ی بی‌سود مدح!» باید به عرض برسانم که این غزل مدح نیست بلکه قدح است و یا ذم شبیه به مدح. و مصاحب آن تقریباً برای کلیه‌ی حافظ‌شناسان و علاقه‌مندان به حافظ شناخته شده است. همه می‌دانند که این غزل پاسخی است به غزل شاه‌نعمت‌الله ولی صوفی و عارف و شاعر هم‌زمان با حافظ که در آن زمان صیت شهرت او به خاطر داشتن مریدان فراوان و خانقاه چشمگیر و ابراز کرامات در

کلیه‌ی شهرهای ایران و شاید خارج از ایران پیچیده بود ولی از لحاظ شاعری و شهرت در سرودن شعر به پای حافظ نمی‌رسید.

من خود به شاه‌نعمت‌الله ولی - عارف نامی - ارج می‌نهم. او سرسلسله‌ی اغلب متصوفین و دراویش و خانقاه‌داران ایران است. اگرچه در طی این چند قرن بعد از او انشعاباتی در آن سلسله صورت گرفته و سلسله‌های مختلف با نام‌های گوناگون به وجود آمده است، ولی اغلب متصوفه‌ی ایران خود را نعمت‌اللهی می‌دانند و پس از انجام واجبات شرعی و ذکر اوراد مربوطه و دعا برای پیامبر گرامی اسلام (ص) و ائمه‌ی اطهار (ع) به خصوص حضرت امام عصر (عج)، برای شاه‌نعمت‌الله هم دعا و طلب مغفرت می‌کنند.

بنابراین من مطالب خود را از دیدگاه حضرت خواجه‌ی شیراز می‌نگارم، نه از نظر خود.

شاه‌نعمت‌الله در غزلی می‌فرماید: ما خاک راه را به نظر کیمیا کنیم / صد درد را به گوشه‌ی چشمی دوا کنیم که اگر برای خوانندگان گرامی میسر گردد، بهتر است این غزل را به طور کامل بخوانند و من برای رعایت تلخیص مطلب از نوشتن آن صرف‌نظر می‌کنم.

بلی، این شعر، ادعای کرامت بزرگ و عجیب و غریبی است، آن هم برای حافظ که خود عارف و رند و واقف به علوم دینی و قرآنی می‌باشد. لذا حافظ در پاسخ به این ادعای سید (همان شاه‌نعمت‌الله ولی که برخی اوقات تخلص او سید بود)، غزلی سروده و به طور طنز نه مدح می‌فرماید: آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند / آیا شود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند

این را هم بگویم که بر آن سه دسته‌ی که آقای دکتر ودیعی نوشته‌اند حافظ در ذم آن‌ها شعر سروده است، باید یک دسته‌ی دیگر اضافه کرد که آن صوفی‌نمایان و خانقاه‌دارانند که اغلب مورد توجه پادشاهان به خصوص امیر مبارزالدین بوده‌اند، مانند [اولاً] عماد فقیه کرمانی که صاحب خانقاه بود و گریه‌ی داشت که هنگام نماز پشت سر صاحب خود می‌ایستاد و حرکات نماز را تقلید می‌کرد و به همین جهت مورد توجه امیر مبارزالدین بود. (مراجعه شود به مقاله‌ی «بیضه در کلاه»، **ماهنامه‌ی حافظ** شماره‌ی ۴۲ (تیر ۱۳۸۶)، ص ۴۲ و ۴۳) که این‌جانب نوشته‌ام و [ثانیاً] شیخ علی کلاه که مدتی با شاه‌شجاع نزدیک شد و باعث به وجود آمدن زحماتی برای حافظ شد و [ثالثاً] شاید شاه‌نعمت‌الله ولی که دارای مریدان فراوان بود و همان‌طور که گفتیم، کرامات عجیب و غریب به او نسبت می‌دادند و در یک سفر که به شیراز آمد، مورد استقبال مردم قرار گرفت و با آن‌که حافظ از لحاظ معروفیت شعری و سن و سال از او بزرگ‌تر بود، ملاقاتی بین آن‌ها صورت نگرفت.

البته باید یادآور شد که حافظ به عرفای راستین و مورد قبول عصر

خود ارادت می‌ورزید، مانند شیخ امین‌الدین فرزند شیخ زین‌الدین از مشایخ خطه‌ی فارس متوفی ۷۴۵ هـ. ق. که حافظ درباره‌ی او فرموده: «به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق / به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد... / دگر بقیه ابدال شیخ امین‌الدین / که یمن همت او کارهای بسته گشاد» و شیخ زین‌الدین تایید می‌دهد...

بنابراین اگر غزل شاه نعمت‌الله و پاسخ غزل او را که حافظ سروده است، با دقت بخوانیم، متوجه می‌شویم که غزل حافظ نه تنها مدح نیست بلکه یک نوع تعرض به ادعای شاه نعمت‌الله است و البته اغلب حافظ‌شناسان و شارحین محترم حافظ بر همین عقیده‌اند و زنده‌یاد دکتر محمد معین در کتاب **حافظ شیرین سخن** خود همین مقایسه را کرده و به طور مشروح نظرش را نوشته است. (ص ۲۹۴)

بنابراین نتیجه می‌گیریم که برعکس نظریه‌ی جناب دکتر کاظم ودیعی (وزیر محترم صاحب قلم) این غزل حافظ مدح خام، مبالغه‌ی بی‌امان یا ارائه‌ی بی‌سود مدح نیست و غزلی ست زیبا و دارای پیام مورد نظر شاعر.

در مورد غزل فرخ هم که جناب دکتر در صفحه‌ی ۴۸ ماهنامه مرقوم فرموده‌اند «غزل فرخ خطاب به کیست؟ و هدف کدام؟» نویسنده‌ی این سطور در این مورد مقاله‌ی کوتاهی در حدود شش ماه قبل نوشته و به استاد امین تقدیم کرده است که در صورت چاپ شدن، پاسخ این معما در آن مقاله است.

**حافظ:** با تشکر از این تلنگر، با شرمساری باید به استحضار اهل قلم برسانیم که بسیار مقاله‌ها و اشعار، ماه‌ها در نوبت چاپ می‌مانند. گرانی فزاینده‌ی کاغذ و چاپ و صحافی و جریمه‌های مکرر همه بر دوش ما سنگینی می‌کنند و گرنه ما کمبود مطلب قابل چاپ نداریم و در توانایی خود می‌بینیم که نشریه‌ی **حافظ** را به همین پُرباری، هفتگی منتشر کنیم. آیا هیچ‌کسی حاضر است در این خدمت فرهنگی با ما مشارکت کند؟ و باری از دوش ما بردارد یا ما موظفیم که این بار گران را یک‌تنه بر دوش بکشیم؟

## پیوند طب و ادب: ار جوزه‌ی پزشکی

### دکتر عباس خالصی (شیرازی) - تهران

مطالعه‌ی کتاب بسیار جالب و جامع آن دانشی مرد عزیز تحت عنوان **ار جوزه‌های پزشکی** = درس‌نامه‌های منظوم طب مکمل و سنتی (از انتشارات دایرة‌المعارف ایران‌شناسی، ۱۳۸۸) برایم مثل همیشه بسیار گویا، شیرین و شیوا و آموزنده بود. علی‌الخصوص که با تحصیلات و حرفه‌ی این جانب هم تناسب و سنخیت داشت!

باری، در این میان به یاد آمد که این نگارنده هم چند سال قبل، به حسب حال و مناسبتی سروده‌ی ار جوزه مانند (به سبک نو یا

شعرواره) ساخته بودم، به نام «معجون زندگی» که در واقع دستورالعمل و نسخه‌ی بود برای ساختن زندگی و هموار نمودن سختی‌ها و دشواری‌های روزگار و رسیدن به سعادت و نیک‌بختی! نسخه‌ی که پشتوانه‌ی آن تجربه‌ی عمری طولانی بود که به خصوص شاید برای جوانان عزیز خواننده‌ی آن مجله بتواند برای توفیق بیش‌تر در زندگی رهنمون و مفید واقع شود!

### معجون زندگی

من جمود سخت و سرد زندگی را، ریختم در هاون دل  
کوفتم با کوبه‌ی صبر و گذشت و سازگاری  
از هل خوش بوی خوش‌بینی ستاندم  
از عبیر مشک‌آسای قناعت هم فشاندم  
از شکرخند تبسم، شور و شهد شادمانی  
و ز یم عشق و امید و مهربانی، ریختم، آمیختم، برهم زدم، آغشته کردم

با توان دست و بازو، با سرانگشت درایت  
نرم کردم، کُشته کردم  
ساختم معجون لذت‌بخش بهر زندگانی  
تا نریزی جرعه‌ی در ساغر دل می‌ندانی!  
\*\*\*

تا که بودم سخت سرگرم خود و سرمست معجون  
تا که این معجز مرا می‌کرد بس شیدا و افسون  
از صدای هاون و بوی دل‌انگیز و معطر  
و ز عبیر عطر‌آگین دل اندر روی مجمر  
پیر دنیا دیده‌ی همسایه را بر بام دیدم  
خود سلام دل‌نشینش را به گوش جان شنیدم  
گفتمش خوش آمدی، منت‌گذار ای پیر دانا  
تا بنوشی جرعه‌ی لطفی کن و لختی فرود آ  
\*\*\*

دادمش یک جرعه و نوشید و خامش شد به ناگه  
گوئیا از راز و رمز دیگری او گشته آگه!  
بر لبش نقش تبسم، لیک اندر چشم‌هایش  
برق خشنودی ندیدم در نگاهش!  
در نگاهش بود گویا خواهش یک گفت‌وگویی  
پرسشی، اندیشه‌ی یا جست‌وجویی  
گفتمش برگو خدا را با من از روی مروّت  
کاهش؟ افزایش؟ خبیطی؟ خطایی؟ چیست علت؟  
چیز دیگر بوده لازم؟ ز آن مرا گشته است غفلت؟  
گفت آری، گفتمش چون؟ گفت: خود یک ذره «همت»